

از : سخی داد . ۸ نوامبر ۲۰۰۸

تبصره ای بر تبصره آقای الینگار از مسایل اینولوژی

در سایت افغانستان آزاد- آزاد افغانستان، مندرج در سایت دیا

دیروز که فرصت سر زدن از سایت ها برایم مسیر گردید، بصورت تصادف به نوشته‌ای بر خوردم که آقای الینگار از سایت: "افغانستان آزاد- آزاد افغانستان" انتقاد کرده بود. از نقد ایشان از موضع سایت "افغانستان آزاد- آزاد افغانستان" صرف نظر نموده صرفاً به چند نکته ای از استدلالات ایشان درنگ میکنم.

آقای الینگار با نام های مختلف مستعار مطلب می نویسد اما سبک نویسندگی ادبیات او در عام، و سبک تایپی او در خاص؛ هویت او را مشخص می سازد. یکی از تاکتیک های او در روش تایپی این است که حروف را با هم متصل نموده و میان دو واژه هیچ فاصله نمیگذارد. وی چون بقول خودش با افراد نیمه با سواد، و نیمه نویسنده عناد دارد، سعی می نماید فاصله های دو لغات را رعایت نکرده و به این ترتیب خوانندگان کم سواد را آزار دهد!

البته هدف اساسی او ازین تاکتیک این است تا کسانی که نوشته های او را چه در سایت ها ملی دیموکرات و چه در حلقه‌های اصطلاح تشکیلاتی خودش خوانده باشند؛ با هر نامی که انتخاب کرده باشد بشناسند. وی در واقع تحت پوشش انتخاب نام های مستعار؛ در صدد معروفیت خودش است، زیرا نوشته هایش را که در سایت های ملی دیموکرات می فرستد، با همین شیوه و سبک تایپی در وبسایت خودش درج می نماید. او میخواهد به خوانندگان حالی کند که مطلب و مقاله مذکور، نوشته اوست و او کسی است که خود سایت جداگانه دارد و رهبر فلان محفل سیاسی است. برای اینکه جنبش چپ افغانستان وی را خوب بشناسد، کار نامه سیاسی اش را در فلان تشکیلات مشخص نه تنها در سایت خودش، بلکه در یک سایت دیگر نیز درج کرده است. به این ترتیب ایشان اولین مبتکری در جنبش کمونیستی افغانستان است که مسایل درونی تشکیلاتی شان را در انترنیت داده تا تمامی خوانندگان و از جمله عوامل ارتجاع، از تمامی راز ها و کار نامه سیاسی - تشکیلاتی او اطلاع حاصل کنند. کاری

که تا هنوز هیچ یک از اعضای جنبش چپ کشور چنین افشاگری ای را تا این پیمانان نکرده است.

روش دیگری او این است که در نوشته هایش منابع مختلفی از کتاب ها و مقالات زبان خارجی را نقل نموده اما بدون اینکه اسلوب دیالکتیکی را در تجزیه و تحلیل موضوع بکار برده و نتیجه گیری کند؛ منبع مذکور را بعنوان یگانه معیار شناخت اشیا و پدیده ها قرار داده در درون پوسته ایده آلیستی آن هضم میگردد. بطور مثال وی از نویسندگان کتاب

Mathematics of Behavioral Researches of Mass Political Behaviour

نقل قول می آورد که بر ذهن بشر چهار طرز تفکر حاکم است: **Method of Tenacity** ،

Method of Science، **Method of intuitio**، **Method of Authority**

بعد از متود **Authority** نتیجه گیری و حکم می نماید که جنبش کمونیستی افغانستان در مرداب این شیوه و دید انحرافی شناور است.

اول اینکه این متود آمار گیری بر پایه کدام معیار مطلق علمی استوار است. ثانیاً معیار شناخت و سنجش پدیده های اجتماعی از نظر او از زاویه علم ماتریالیزم دیالکتیک به بررسی گرفته می شود؛ یا با همان متود آمار گیری ریاضی بشکل مستقل و مجرد آن؟

چنین احکامی که جنبش کمونیستی افغانستان در مرداب این شیوه و دید انحرافی شناور است، یک تحلیل دیالکتیکی است یا یک برداشت بسیار غلط ایده آلیستی؟

تلقی نمودن جنبش کمونیستی از قول وی در میان مرداب؛ ریشه در جامعه و مناسبات طبقاتی دارد یا در نیت و اخلاقیات ذهنی و روانی کمونیست ها؟ به ارزیابی گرفتن جنبش کمونیستی کشور از دیدگاه و زاویه متود **intuition** و قلمداد نمودن آن در تب این مرض خاتمان سوز و کثیف؛ تنها منطق آقای الینگار میتواند باشد.

چنانچه مشاهده کردید جناب الینگار ابتدا استدلال کرده بود که امپریالیزم از تمامی امکانات ممکن در امر تحریف حقیقت استفاده میکند. وی بجای اینکه استدلالش را در خدمت بحثی که براه انداخته متمرکز کند، رشته ادامه آن از ذهنش می رود و در نهایت تحلیلش به ضد خود بدل میگردد. مثلاً وی بجای اینکه استدلال کند امپریالیست ها با چه فریب و ترفندی میخواهد حقیقت را توجیه علمی و منطقی بدهد، خود قربانی این توجیهات قرار گرفته متود های ساخته و پرداخته آنها را ملاکی برای تشخیص حقیقت قرار میدهد. بقول ایرانی ها انگار نه انگار که این علم آمار گیری ریاضی یگانه تعیین کننده حقیقت هاست.

وی هیچ نمیداند که برای شناخت از حقیقت های اجتماعی، توسل جستن به ریاضیات صحیح نیست. تنها با فرمول های ریاضی انسان قادر نیست واقعیت های اجتماعی را درک بتواند. من در یک گارگاه مواد غذایی کار میکنم که به تعداد هشتاد نفر کارگر دارد. مهارت، سرعت عمل، خلاقیت و ابتکارات این کارگران متفاوت هستند. بعضی ازین کارگران مطابق سه نفر کارگر دیگر کار میکنند. بعضی های شان با ماشین آلات مهارت دارند، بعضی ها نیز توانایی سرعت کاری شان بیشتر هستند، جمعی نیز بقول کابلی ها خاکی باز هستند و از توان قدرت

کاری شان جلوگیری میکنند. تعدادی نیز واقعاً تنبل هستند که قدرت کار مساویانه با باقی کارگران را ندارند، و چند نفر شان نیز چاپلوس هستند که در صورت نظارت کار فرما و چمچه های شان خوب کار میکنند اما پس از اینکه از زیر نظارت در رفتند تقوی شان میگیرند. بنا بر این آیا فرمول های ریاضی قادر به تشخیص این همه تفاوتها هست و میتواند "سره را از ناسره" جدا نماید. اگر ریاضی قادر هست که هرکس را به مقدار کارش حق رسائی نموده حقیقت حق رسائی مساویانه را اجرا نماید، حق با شماست که این قدر به ریاضیات می چسبید.

بلی الینگار جان نظام بورژوایی مثل شما حق این کارگرانی را که از توان و قدرت تولیدی متفاوت برخوردار هستند، با فرمول ریاضی حق رسائی نموده به هر کارگر فی ساعت کار ۸ آبرو بصورت مساویانه می پردازد. سرمایه دار مثل الینگار با استفاده از محاسبات ریاضی به یک کارگر نقل و تنبل هم همان مبلغ را می پردازد و به یک کارگر پر کار و پرتوان نیز همان مبلغ را. بعد هم اسمش را میگذارد حق مساوی. این حق مساوی بقول مارکس در واقع یک حق نا مساویست.

چسپیدن مطلق به ریاضیات بعضی موقع خطر ناک نیز هست. چند سال قبل که در خانه یکی از دوستان بودیم، شخصی با جناب الینگار به یکی از فرمول ریاضی مثل مذهب به آن اعتقاد داشت و فرمول را اشتباه حل میکرد. آقای الینگار به او حالی میکرد که حل آن فرمول به شیوه ای که او بکار می برد غلط است که البته حق با الینگار بود. شخص موصوف مخالفت میکرد و میگفت نه، نشریه «دانشمند» ایرانی این فرمول را چنین حل کرده است.

این شخص متأسفانه به دلیل مطلق اندیشی به ریاضیات، از جانب دکتر ها، مدرک معیوبیت ۷۰٪ روانی گرفت. لذا اینجانب سخت نگرانم که خدا نکند الینگار عزیز به این سرنوشت گرفتار شود.

ازین گذشته آیا شما حقانیت سوسیالیزم را در مبارزات طبقاتی زحمتکشان علیه نظام سرمایه داری برای استقرار جامعه بی طبقه، محصول بصیرت و آگاهی انسانهای زحمتکش و رهبران شان می شناسید، یا حقانیت سوسیالیزم را در مصاحبه ها و آمارگیری نظرات از دانشجویان و بعد متود های ناشی ازین مصاحبه ها را در قالب ریاضی انداخته از آن نتیجه مطلوب را می گیرید که مثلاً سوسیالیزم خوب است یا بد؟ هرگاه نتایج مصاحبه ها در قالب ریاضیات منفی جلوه گر شود؛ لابد از سوسیالیزم دست خواهی کشید. زیرا دست یابی حقیقت به سوسیالیزم را از نظر علم ریاضی در اولویت قرار میدهد. توجیه تان این خواهد بود که علم ریاضی دست رسی به این حقیقت را محال دانسته است.

بنیم الینگار نظرات مارکس را چگونه تحریف کرده و ناقص ادا مینماید:

«مارکس میگفت که کشف طبقات کارمن نیست و قبل ازمن دانشمندان بورژوازی آنراکشف کرده بودند. او علاوه میکرد که مبارزه طبقات هم کشف من نیست و دانشمندان بورژوازی آنرا پیشتر ازمن دریافته بودند.»

پس کشف مارکس تماشای این نظام بوده است و بس؟ اگر چنین است پس شما بناحق ادعای مارکسیست بودن می نمایند! ولی حقیقت این است که شما در قالب مارکسیست بودن بقول دوستی مارکسیزم را تیشه کاری می نمایند. چی تیشه کاری ازین بیشتر که نظرات او را تحریف میکنید. شما تنها دو مورد یا دو جمله از نظرات مارکس را نوشته اید ولی از مورد سوم که تکمیل کننده این پاراگراف است؛ و در واقع یکی از جوهر مارکسیزم است؛ خر سوار میگذرید و آنرا به رخ خود و دیگران نمی کشید. این نقل قول از مارکس آنقدر معروف است که بقول شما ملا ابجدی هایی که در باره مارکسیزم چیزی نمیداند نیز؛ بلد هستند آن را تکمیل ادا کنند. مورد سوم که در واقع مکمل آن دو مورد است این است که مارکس گفت «تنها کاری که من کرده ام این است که معتقدم مبارزه طبقاتی بلاجبار به انقلاب و دکتاتوری پرولتاریا می انجامد».

وقتی نتایج این پاراگراف حذف میگردد، جمله از نظر پیام رسانی نیز ناقص است. الینگار جان وقتی حرف از انقلاب و دکتاتوری پرولتاریا می شنوند؛ جانش را تب گرفته نقل قولهای خطر ناک مارکس را دم بریده می نویسند.

نویسنده ما در مورد دست یابی به حقیقت باز هم آن را وارونه مطرح میکند:

«آنهايي که از يك ايده و طرز تفکر علمي دفاع میکنند، يعني حقيقتي که در جريان شناخت بشر از طبيعت و جامعه در پرايک آزمایشهای علمي، مبارزات طبقاتي و مبارزات توليدي بدست آمده است.»

نظر مانو در مورد حقیقت این است که «ایده درست در مورد حقیقت از مبارزه تولیدی، مبارزه طبقاتی و آزمون های علمی سر چشمه می گیرد».

اما اکادمیسن ما آزمایشهای علمی را در صدر قرار داده و مبارزه تولیدی را در آخر! تو گویی انسانها در ادوار مختلف تاریخ اول روی یک پدیده آزمایشات علمی را به انجام می رسانیدند و بعداً دست به تولید زده اند. آزمون های علمی در نتیجه مراحل بعدی پدیده های تولیدی و شناخت بشر از ابزار و لوازم آن مسیر گردید. به بیان بهتر انسانها اول دست به تولید زغال سنگ زدند تا شناخت شان را ازین پدیده و اشیای دیگری که در پیوند زغال نقش داشتند از قبیل گازات و مایعات بدست آوردند. اگر نظر نویسنده را در مرکز قرار بدهیم مجبوریم تاریخ جامعه اولیه را جعل کاری نموده بگوئیم که انسانهای عصر حجر اول دست به تحقیقات و آزمایشات علمی زدند تا بقول آخذها از فواید و مضرات آن اطلاع یافتند بعد دست به تولید یا اختراع آتش زدند. همینطور تاریخ را از نظر الینگار وارونه جلوه داده بنویسم که انسانها بعد از اینکه آزمایشات خود را در بخش جواری، جو، شخل و عدس تکمیل کردند؛ مبادرت به کشت و زرع آنها کردند. خشخاش و کوکنار را کشت نکردند؛ زیرا در آزمایشات علمی به این نتیجه رسیدند که زرع این مواد به ضرر انسانهاست!

جناب الینگار نوشته است: «بنابه عقب ماندگی سطح ذهنی- علمی در افغانستان کتله عظیمی از این نیمه نویسندگان و نیمه باسوادها را عناصر ضد انقلابی و ضد کمونیست تشکیل...»

اول اینکه اصطلاح «نیمه نویسنده» و «نیمه با سواد» غلط است. زیرا جامعه برای کسانی که توان خواندن و نوشتن را داشته باشند؛ با سواد، و کسانی که توانایی خواندن و نوشتن را نداشته باشند، بی سواد خطاب می نماید. چون فراگیری علم و دانش بصورت کامل امکان ناپذیر است؛ پس میزان سطح سواد را نمیتوان به نیمه و کامل بخش بندی کرد. به بیان بهتر انسانی که سوادش به انتها درجه ای از علم و یا به اصطلاح هزاره ها، به "کوکول" رسیده باشد؛ وجود ندارد. میزان سطح سواد و دانش میان با سوادان؛ درز عمیقی را ایجاد کرده است. بطو مثال عبدالقدیر خان پدر اتمی پاکستان از سواد و دانش غنی ای در بخش اتم برخوردار است. با آنهم به هیچ وجه نمیتوان ادعا کرد که سواد و دانش علمی او کامل است. چرا که دانشمندانی که در بخش تحقیقات فضا نوردی و از جمله «ناسا» کار میکنند؛ به مراتب نسبت به وی از دانش قدرتمند تری برخوردار اند. با وجود آن ممکن است همین دانشمندان در قسمت جامعه شناسی و از جمله از علم مارکسیزم اطلاعات چندانی نداشته باشند که میتوان دانش آنها را محدود و ناکامل خواند. لذا وقتی قطب مخالف یک پدیده وجود نداشته باشد؛ میتوان صفت یک جانبه پیرامون آن را بکار برد؛ وقتی فضایی که ما زیر سقفش زندگی میکنیم؛ پایان یا انتها نداشته باشد، میتوان از نصف یا نیمی از فضا صحبت کرد؟

مادامیکه نویسنده از واژه نیمه با سواد و نیمه نویسنده استفاده می نماید، مکلف است، سواد داران کامل و نویسندگان کامل را معرفی نماید. ضمناً بفرماید که نویسندگان کامل از کدام تیپ و قماش اند تا ما ازین به بعد از مقیاس اندازه گیری جدیدی که الینگار کشف کرده اند استفاده کنیم. بدیهی است که هدف او ازین اصطلاح این است تا خودش را نویسنده کامل و با سواد کامل خطاب کند. زیرا بقول دوستی دُم روباهی زیر بغل دارد.

نه تنها مارکسیستها بلکه کلیه با سوادان برای مقیاس اندازه گیری سواد داران از واژه های چون سطح و سویه استفاده می نمایند اما اکادمیسن ما پیانه نیمه و کامل را بکار می برد. وقتی الینگار ادعا می نماید که بنا به عقب ماندگی سطح ذهنی- علمی در افغانستان کتله عظیمی از این نیمه نویسندگان و نیمه با سوادها را عناصر ضد انقلابی و ضد کمونیست تشکیل میدهند، جهت مخالف این استدلالات این است که کسانی که سطح ذهنی- علمی شان مثلاً داکتر، انجنیر یا کسانی که فوق لیسانس یا دکترا دارند؛ لابد بصورت مطلق عناصر انقلابی و کمونیست می باشند! اگر اینطور است پس سپنتا، خلیل زاد و کرزی انقلابیون راستین و کمونیست های ناب هستند!

اگر داشتن سطح ذهنی- علمی معیار باشد، صدیق افغان ریاضی دان معروف افغانستان باید یک عنصر انقلابی و کمونیست باشد. در حالیکه نامبرده در ایام نشر مجدد کاریکاتور پیغمبر اسلام، در کابل اعتصاب غذایی کرده و مدعی بود که به عقیده او توهین شده است. صدیق افغان در یک مصاحبه تلویزیونی گفت که وی به خاطر رد نظرات لنین معروف شده است! کسانی که این مصاحبه را دیده و شنیده اند، بیاد دارند که از صحبت های صدیق افغان

معلوم بود که وی اصلاً نظرات لنین را نمیدانست. بنا بر این اتکا به سطح بلند دانش اکادمیک بورژوایی یک امر غلط و نادرست است. تازه مگر در همین سایت ها نمی بینید که استادان، انجیران و دکترین از قبیل توسلی غرجستانی، پوهانوال حیدری، سخی ارزگانی و خیلی ازین مدرک داران تحصیلات عالی؛ کدام عناصری را تشکیل میدهند.

جناب الینگار صاحب باید از آن پوستین کراوت دار روشنفکر مآبانه خارج شود و از دید کارگری در قبال قضایا برخورد کنند تا بتوانند واقعیت های اجتماعی را آنطوریکه هست بشناسند.

از ایشان باید پرسیده شود که این تحلیل جامعه شناسانه را از همین چهار متود علمی استنتاج کرده است؟ او که خود را کمونیست و یک سوپر انقلابی می نمایاند آیا این استدلالش را از ماتریالیزم گرفته است یا از ایده آلیزم؟

اینجانب به اصطلاح ایشان بعنوان یک فرد نیمه با سواد که الفبایی از مارکسیزم را میدانم، اگر جامعه ما را از زاویه دید مارکسیستی مورد تجزیه و تحلیل قرار دهم؛ باید خاطر نشان سازم که اولاً اکثریت عظیمی ازین نیمه نویسندگان و نیمه با سوادها را طبقه کارگر تشکیل میدهند و طبقه کارگر از نظر مارکس و مارکسیستها، یگانه طبقه انقلابی در جهان و در نظام سرمایه داری محسوب میگردد. در ایدئولوژی م ل م طبقه کارگر هم نیروی عمده انقلاب را تشکیل میدهد و هم نیروی رهبری کننده را. بناً وقتی جناب الینگار کتله عظیمی از این نیمه نویسندگان و نیمه با سوادها را عناصر ضد انقلابی و ضد کمونیست معرفی می نماید؛ جان کلام تحلیلش این است که این کتله عظیمی از این نیمه نویسندگان و نیمه با سوادها را از نظر طبقاتی متعلق به بورژوازی و خرده بورژوازی میداند، که درین صورت در بینش جامعه شناسی اش طبقه کارگر یا وجود ندارد یا اینکه وجود دارد اما فاقد سواد است!

به سنجش گرفتن اینکه کتله عظیمی از این نیمه نویسندگان و نیمه با سوادها را عناصر ضد انقلابی و ضد کمونیست تشکیل میدهند؛ باز هم منطق ایشان است که ربطی به تحلیل مارکسیستی ندارد. نه تنها مارکسیستها بلکه حتی رویونیستها نیز نیمه نویسندگان و نیمه با سوادها را به عناصر انقلابی و ضد انقلابی تقسیم بندی نمی نماید.

کمونیست ها عناصر انقلابی و ضد انقلابی را ابتدا در موقف طبقاتی شان و بعداً در اتخاذ موضع سیاسی - ایدئولوژیک آنها مورد تحلیل قرار میدهند نه میزان سطح سواد آنها را.

از نظر تحلیل مارکسیستی ممکن است یک فرد بی سواد و یا بقول او نیمه با سواد یک عنصر انقلابی باشد؛ و میتواند هم یک عنصر ضد انقلابی. همینطور یک فرد با سواد و دیپلوم دار ممکن است در "پوشش کمونیست بودن" یک عنصر مرتجع، یا یک روشنفکر انقلابی باشد.

وی ادامه داده می نویسد که این نیمه با سوادها در مسابقه با "گفتمان" و "افغان - جرمن آن لاین" یک امکان انتشاراتی دیگر را در اختیار قرار داده تازمینه بیشتر تبلیغات ضد انقلابی و ضد کمونیستی رامهیا سازد.

بازهم تا جائیکه اینجانب بعنوان یک کارگر از مارکسیزم چیز های خوانده و شنیده ام، کمونیست ها از تمامی نهاد های ملی دیموکرات ضد ارتجاع و ضد امپریالیزم حمایت می نمایند تا فعالیت مبارزاتی شان را هرچه بیشتر در افشا و رسوایی مرتجعین رنگارنگ متمرکز نمایند. مائونیست ها از مبارزات عناصر ضد ارتجاع و ضد امپریالیزم، بلاخص در شرایط فعلی اشغال کشور ما توسط متجاوزین، حمایت و پشتیبانی می نماید. دفاع از نیروهای ملی مترقی، یکی از پیش زمینه های اتحاد و تشکیل "جبهه متحد ملی" می باشد. البته این جانب نه نماینده مائونیست ها هستم و نه کدام سخن گوی شان. من بعنوان یک کارگر کمونیست نظرات شخصی ام را ذکر می نمایم.

به اصطلاح نویسنده مقاله «تبصره ...» **"تعدادی ازین عناصر نیمه با سواد؛ علیرغم بد بینی الینگار؛ تبلیغات انقلابی یا حد اقل نیمه انقلابی و مترقی را در سایت «افغانستان آزاد- آزاد افغانستان» و سایت «گفتمان» براه انداخته اند."**

البته این را نباید انکار کرد که مواضع غیر انقلابی نیز درین سایت ها انعکاس داده می شوند اما عناصر انقلابی ای مثل نویسنده مرد شوند درین سایت ها سهم گرفته از موضع درست و انقلابی دفاع نمایند. بنظر من، سهم گیری افراد نیمه با سواد (من از اصطلاح الینگار استفاده می نمایم) و نیمه نویسنده درین سایت ها بهتر و موثر تر از سایت جناب الینگار است که اختلافات سلیقه وی شان را در تشکیلی که قبلاً متعلق به آن بود؛ و بنا به دلایلی از آن تشکل اخراج شده است؛ درج کند.

من میدانم که چرا این کمونیست ناب ما با بی سوادان و نیمه با سوادان دشمنی دارد؟ **جانباز کمونیست ما "یاری" میگوید: «بی غرض ترین خدمت به خلق، آگاهی دادن سیاسی به آنهاست».** حال باید از ایشان پرسیده شود که منظور یاری آگاهی دادن به بی سواد ها و نیمه با سواد ها بوده است یا به دیپلوم دار ها؟

سیدال سخندان یکی از چهره بر جسته جنبش مائونیستی در افغانستان در "هزارجات" دیپلوم دار ها را آگاهی سیاسی میداد یا بی سوادان را؟

کمونیست ریشه بی سواد و نیمه با سواد را محصول جامعه غیر عادلانه طبقاتی دانسته و از روش ها و تاکتیک های متفاوتی در امر زدودن آن معضله استفاده می کنند. یکی ازین شیوه، کار وزار آموزش دهی توده های بی سواد است که از طریق تدویر حلقات آموزش و پرورش اعمال میگردد. کمونیست ها منتظر استقرار یک دولت انقلابی نیستند تا صرفاً از آن طریق توده های بی سواد مشغول فراگیری دانش شوند، بلکه آموزش دادن دانش سواد و آگاهی سیاسی به آنها؛ از ابتدایی ترین اصول تشکیلاتی آنها محسوب میگردد. بناً ایجاد یک فضای بحث و تبادل نظر که اکنون در سایت های ملی مترقی مروج اند؛ یکی از ابتکارات کمونیست ها و روشنفکران انقلابی اند.

البته ممکن است روشنفکر نماهای بورژوا زده که هم از نظر فکری با توده ها پیوند ارگانیک ندارند و هم از نظر طبقاتی خود را از توده های زحمتکش یک سر و دو گردن بلند

تر می تراشند، اهمیت آن را درک نتوانند. این روشنفکر نماها چون با مردم و از جمله با طبقه کارگر هیچ انس و الفتی ندارند، نه با آموزش دادن بی سوادان ارج و منزلتی قایل اند و نه به حفظ زبان و فرهنگ مردم شان. بطور مثال وقتی جناب الینگار در اروپا اسکان یافتند، به فرزندان شان که در سنین چهارده و پانزده سالگی و کمتر از آن بودند، اجازه داد تا در درون جامعه جدید طوریکه هضم و انطباق یابند که زبان فارسی را فراموش کردند. به این ترتیب فرزندان ایشان که یک کلمه زبان مادری شان را نمیدانند، پس از دست دادن والدین شان دیگر هیچ هویت افغانستانی نخواهد داشت. فلذا خارج از توقع نیست که چنین شخصی مدعی «پیش آهنگ» بودن، دنده عقب گرفته و به «پس آهنگ» تبدیل شود و بر بی سوادان بتازد و بر نسل جدیدی که از طریق مطالعه سایت ها به تقویت زبان مادری شان می پردازند، حمله نموده و آن را به باد تمسخر و استهزا بگیرد.

ایشان از نقش مذهب و خرافات و سنت های بدوی چنین فریاد سر میزند:

«در افغانستان چندین طرزتفکر وجود دارند، یک طرزتفکر آنرا راده خداوند دانسته و مردم رابه توبه و دعا کردن و دادن خمس و ذکات و فطرات و بجا آوردن ارکان خامسه مذهب و احترام به سیدوارباب و ملاوریش سفید میداند. یک طرزتفکر آنرا محصول برهم خوردن نظام تعادل آکسیجن و کاربن دای اکساید میداند. طرزتفکر اول که بگمان اغلب ۹۹٪ مردم از آن پیروی میکند،»

اول اینکه جنابعالی از کجا میدانید که ۹۹٪ از مردم طرز تفکر اولی را قبول دارد؟ چون در افغانستان آزادی عقیده و بیان وجود ندارد طبیعی است که همه افراد از روی ترس و جبر ممکن است مدعی چنین طرز تفکری باشند اما شما که ما شا الله خود را ایدئولوگ ماتریالیزم دیالکتیک میدانید باید واقعیت های اجتماعی را درک بتوانید. از نظر من اگر همان ۹۹٪ افراد در یک محیط امن و بدور از فضای تحقیر و توهین و سانسور مذهبی بسر ببرند؛ حرف ها و نظرات دیگری برای ابراز کردن دارند و ما این پدیده را در زندگی اجتماعی میان توده ها دیده ایم. اگر ادعای شما درست باشد پس باید ۹۹٪ از مردم ما از حکم داد گاه «پرویز کامبخش» به اعدام یا به ۱۹ سال زندان حمایت میکرد، در حالیکه مسئله بر عکس تحلیل شما است. همین مجمعی را که شما ضد انقلابی و نیمه با سواد خوانده اید، از تمامی امکانات ممکن در ضدیت و تقبیح این داد گاه بدوی استفاده کردند. موج این حمایت آنقدر وسیع بود که حتی آخند محقق نیز در هالند این حکم را غیر عادلانه خواند.

برای اینکه خاطر شما ازین بابت جمع شود باید تاکید نمایم که حتی ۵٪ از مردم نیز نه به توبه و دعا کردن مشغول هستند و نه در پرداخت خمس و ذکات و فطرات و احترام به سید وارباب و ملاوریش سفید. البته که آنها هنوز مثل شما ماتریالیست نشده اند و به خدا باور دارند اما باور بخدا، نه دلیلی برای بوسیدن دست سید و ملا هست و نه دلیلی بر اعتقاد آنها در مورد توبه و استغفار برای رفع خشکسالی. شناخت شما از جامعه افغانستان مربوط به سه دهه قبل می باشد که بقول ماکس به لعنت شیطان نیز نمی ارزد. چون شما بدلیل کرکتر

روشنفکری در میان توده های افغانستانی در اروپا نیز نمی روید؛ اطلاعات تان را از جامعه افغانستان از قرن حجر می گیرید و بر مبنای آن قضاوت می نمائید.

تازه همین سایت ها و همین نیمه نویسندگان و نیمه با سواد ها هائیکه شما ناقد آن هستید به مراتب بهتر از شما علیه خرافات سنتی مبارزه کرده و هم چنان میکنند. لذا بقول مائو شما به شیوه خود علیه این سنت پرستی بدوی بجنگید، و به دیگران نیز اجازه بدهید تا به شیوه خود بجنگند.

آقای الینگار در عین حالی که خود را یکی از رادیکال ترین فرد ضد انجماد اندیشی سنتی و قبیلوی معرفی می نماید، اما خود در منجلاب این باطلاق دست و پا میزند. بطور مثال وی یک بار در جواب صدیق رهپو طرزی از دیدگاه انجماد اندیشی سنتی برخورد کرد و دو بار نیز در نوشته اش همین جملات را برای کسانی بکار برد که چند صباحی نیز در یک سنگر همراه آنها رزمیده بود.

وی نوشته است: «آیا بهتر نیست بعد از آنکه تاثیرات آجو ارزان Aldi از دماغ آدم زایل شود و آدم بتواند پهنا و گستردگی اهانت، دروغ و حيله چاپلوسانه ای را که در سر دارد درک کند و دست بکار شود...»

روزی در دبی در جمعی از دوستان بودم، شخصی بنام «رجب شوروی» با یکی از دوستانش هم صحبت بود. دوستش به وی گفت: رجب بچیم تو بسیار بچه خوب هستی ولی یک عیب داری. رجب پرسید بگو بچیم چه عیب دارم؟ دوستش گفت:

عیبت این است که نماز نمیخوانی. رجب گفت: لطیف بچیم تو درست میگی اما مه از تو می پرسم که امی پوزیشن مه د نماز خوانا میخوره؟ لطیف گفت چطو مگه. رجب گفت: بچیم ای لپ و چیه سی کو، این قد و قیافه ره سی کو، ای دریشی لوکسه بیی، نوکتایی زده گی، عینک فوتوکورمیک بالای بینی، شیک و پیک؛ بریم د مسجد خوده قد و کیل کنم. امی پوزیشن مه به نماز خوانا میخوره؟

حال از طرز تفکر جناب الینگار که بگذریم، حتی همین پوزیشن شان خوانایی ندارد تا دیگران راز بابت جیب خالی شان طعنه بزند و بگوید آجو ارزان قیمت الدی میخوری! حتی فرهنگ همین نظام سرمایه داری نیز کسانی که قادر نباشند شراب گران قیمت بخرند، طعنه نمیدهند. طعنه دادن و تحقیر کردن افراد بی بضاعت، جز ای از فرهنگ فنودالی است.

فکر نمیکنم اگر صدیق رهپو در یک هوتل پنج ستاره خود را نشئه میکرد، الینگار او را طعنه میداد. زیرا ایشان مخالف نشئه شدن او نیستند بلکه مخالف نشئه شدن از الکل ارزان قیمت است. مائوئیست ها نسبت به خمر، شراب و مسکرات، بینش شبیه به مذهبی های مسلمان ندارند اما مشوق الکل نوشی نیز نیستند. تازه حرام دانستن مشروبات الکلی از جانب ملاها، به مراتب منطقی تر از برخورد الینگار در باره شراب خواری هستند. ملا ها فتوا میدهند شراب حرام است اما الینگار میگوید نوشیدن شراب های ارزان قیمت حرام است.

مائو گفت «در نظام طبقاتی همه چیز مهر طبقاتی خورده است».

این گونه تحقیر و اهانت ها ریشه در فرهنگ آداب شراب خواری طبقات بالایی جامعه دارد که الینگار بیشتر متأثر ازین فرهنگ و آداب است.

طبقات بالایی برای خود شان منطق شراب خواری ساخته اند و طبقات پائینی برای خود شان. در افغانستان لطیفه ای ساخته که روزی جوانی وارد مغازه شده و از دکان دار خواست تا ۲ افغانی را برایش شراب بدهد. دکاندار در جواب گفت که با ۲ افغانی شراب میخواهی چه کنی. مشتری گفت میخواهم خود را نشئه کنم. دکاندار گفت که با ۲ افغانی که نشئه نمیشه. مشتری گفت تو ۲ افغانی را شراب بده نشئه شدن را بگذار برای من.

اولاً پیام این لطیفه این است که کسانی که قادر به خریدن شراب قیمت بها نیستند، نباید خود را نشئه کنند. دوماً منطقی که برای نشئه شدن بکار رفته این است که تنها «غرغلی» کردن (نوشیدن بشکل افراطی) شراب های گران قیمت نشئه واقعی و اصیل دارد که مست شدن از شراب های ارزان قیمت؛ جعلی و خود فریبی است. به این ترتیب بقول مائو آداب شراب خواری نیز مهر طبقاتی خورده و الینگار هم از دیدگاه آداب شراب خواری بوژوایی، آجو خواران ارزان قیمت را کوبیده است.

آقای الینگار وقتی وارد بحث اساسی مقاله «تبصره بر مسایل ایدئولوژیک...» می شود، چاشنی بحثش را از مقاله دیگری و از سایت دیگری و از نویسندگان دیگری می گیرد. ببینید:

«نویسنده تحت این پوشش یک کارزار "تشتت افکاروبازارگرمی بحث هائی ازقبیل بول و غایط "که در "گفتمان" چاق است براه انداخته وتوجه مردم راازمسایل عمده یعنی مبارزه ضد تجاوزواشغالگری امپریالیستی منصرف میسازد.»

ایشان مقاله اش را با این جملات رنگ و روغن کاری نموده، بشکل براق و جلا دار، تحویل خوانندگان میدهد:

«آقای نویسنده ازچاق کردن بازارعقل جنگی افرادچه کاری بالاتری از "گفتمان" رانجام خواهدداد؟ همان نیمه باسوادهاونیمه ملابجدی هائیکه بحث شان ازحدود "بول وغایت" واینکه غایت با "ط" نوشته میشودیا با "ت"، فراتر نمیتواندبرود.»

انا فتحنا لک فتح المبینا! شمشیر الینگار مثل ذولفقار دو سره امام علی به هر طرف هجوم آورده کار همه را یک سره می نماید که جا دارد وی را تحسین نموده گفت:

واعدولهم ماستطعتم من قوه!

در روان شناسی یک تستی است بنام «انتخاب رنگ ها». درین تست مربی به شاگردانش سفارش می نماید که از میان رنگ ها؛ یک رنگی را انتخاب نموده چند ثانیه به پرده نمایش توجه کنند. وقتی پرده برای چند ثانیه برای نمایش بکار گرفته می شود، هر کسی رنگ انتخاب شده خود را در میان انواع رنگ ها در صفحه پرده نمایش نگاه می کند. بعد مادامیکه نوبت سوال کردن می آید؛ مربی از هر تماشا چی جداگاه می پرسد: چند قسم رنگ را آنجا

دیدی؟ تماشای میگوید صرفاً رنگ انتخابی خود را دیده است و از موجودیت رنگهای دیگر یا انکار میکند یا اینکه درصد آنها را خیلی کم اعتراف میکند.

این تنوری یک تلقینات روانی به بیننده ارائه میدهد تا اشیای مورد پسند خود را ببیند و از موجودیت پدیده های دیگر در آن فضا امتناع ورزد. بنابر این الینگار نیز بخود تلقین کرده که در سایت ها و مقالات چه چیزی را باید انتخاب نموده و ببیند. بدیهی است که بیننده آن چیزی را خیلی درشت و برجسته می بیند که قبلاً انتخابش کرده است. ورنه نقش واژه های «بول و غایط» در آن مقاله، آنقدر کم رنگ بود که خوانندگان بدون عینک زره بین دار، قدرت تشخیص آن را نداشتند!

هم در سایت "افغانستان آزاد- آزاد افغانستان" پیرامون مبارزه ضد تجاوز واشغالگری امپریالیستی مقالات، مصاحبه ها و سخنرانی های زیادی وجود دارد و هم در مقاله ای که الینگار از "بول و غایط" از آن یاد کرده است مطالب مفید یا نسبتاً مفیدی درج شده است. اینکه وی غیر از رنگ انتخابی و از پیش تعیین شده خودش چیزی در آن نمی بیند، تقصیر دیگران چیست. تا جائیکه به یاد من مانده، بحث آن مقاله از جانب نویسندگان آن چیزی دیگری بود که هدف از آن نه "احکام نجاسات" بود و نه "آداب مستراح رفتن". یا جناب الینگار آن بحث را نخوانده و نفهمیده یا اینکه بقول خودش نیمه نویسندگان را می گوید که چرا با سواد کامل یا نویسندگان کامل نیستند. چکار کنیم آقای الینگار، ای سرور پیش آهنگ غیر انقلابی. دست خود ما نبود وگرنه دکترای مان را از دانشگاه کامبرج می گرفتیم و برای انقلاب کردن از فرمول های ریاضی مدد می طلبیدیم. به سطوح پائین ما نیز دستور میدادیم تا برای بر پایی "جنگ مقاوت ملی مردمی"؛ ابتدا «علم اکادمیک بورژوایی» را بیاموزند بعد از علم مارکسیزم، انقلاب منقلب و سیاست میاست کمی سر در بیاورند.

نیمه بی سوادان معتقدند که علم امروزی در انحصار و در خدمت بورژوازی قرار گرفته است، لذا توسل محض به علم اکادمیک بورژوایی، به ما انقلاب کردن نمی آموزاند. بهر حال این درک نیمه با سوادان است و اگر مدرک تحصیلات عالی ما را در جیب میداشتیم، توصیه های شما را اجرا میکردیم.

یکی از خرد مندان ایتالیایی؛ دخترش را برای کسب آگاهی از زندگی صحرای نشینان بی آب و علف ممالک عربی فرستاد. سه ماهی از اقامت دخترش در آنجا سپری شد و دختر حوصله اش سر آمد به پدرش نوشت: درینجا از پشت میله های زندان جز "گل و لای" چیزی را نمی بینم. پدر در جواب نوشت: انسانهای خوش بین از پشت میله های زندان "ستارگان زیبا" را می بینند اما بد بین ها، "گل و لای و لجن زار" را. پدر به فرزندش تاکید کرد که تا زمانیکه دیدگاهش را پیرامون جهان و زندگی تغییر نداده، همیشه لجنزرا را تماشا خواهد کرد. این توصیه پدر به دختر موثر واقع شد که در نهایت یکی از معروفترین نویسندگان گردید. حال اینجانب نیز بعنوان یک بی سواد برای الینگار توصیه می نمایم که تا زمانیکه دیدگاه تان را

از جهان و انسانهای ما حول خود تغییر ندهید، چیزی جز "لجنزار و بول غایط" نخواهی دید.

الینگار جان در عین حالیکه آن مقاله را به تمسخر و به باد پرخاش گری گرفته است اما معلوم می شود که محتوی آن نوشته برایش زیاد هم بی اهمیت نبوده است. چرا که اگر بی اهمیت می بود، ضرورتی نداشت آن را در بحث یک مطلب بی ربط دیگر یا آوری کند.

بهر حال یک توصیه دیگر نیز خدمت شان بعرض برسانم که لطف نموده چه در نوشته هایش و چه در پراتیک اجتماعی بر بی سوادان یا بقول خودش به نیمه با سوادان نتازد و آنها را تحقیر، اهانت و شخصیت کوبی نکند. زیرا هر آنچه میکارد؛ درو خواهد کرد. بقول شاعر:

از مکافات عمل غافل مباش
گندم از گندم بروید جو زجو

این مطلب به منظور انتقام گیری از الینگار نوشته نشده بلکه چراغ سبزی است جهت رفع معایب خصوصیات اگونیستی روشنفکرانه او که ازین به بعد باید دست به سر و صورت خود بکشد. بقول مانو «روشنفکران تنها در جریان انتقاد توده ها و شرکت طولانی در مبارزه توده ای است که می توانند معایب خود را مرتفع سازند.»

البته ممکن است این طرز برخورد و به چالش گرفتن افکار جناب الینگار از دید گاه بعضی از خوانندگان مقبول واقع نگردد اما کسانیکه از ادبیات و برخورد رک و راست و صادقانه کارگران و از طرز برخورد الینگار در مقاله «تبصره...» معلومات کافی دارند؛ می فهمند که گپ از چه قرار است.

فلذا بحث این نوشته را، به امید دریافت نوشته های بیشتری از جناب الینگار که یک منبع علمی و گنجینه تنوریک است، با یک نقل قول طولانی از مانو تسه دون به پایان میرسانم:

«بعضی ها که چند کتاب مارکسیستی خوانده اند، خود را خیلی دانا می پندارند، ولی آنچه را که خوانده اند عمیقا در نیافته اند و در مغزشان ریشه ندوانده است و بنابر این نمی دانند چگونه باید آنرا بکار ببندند و احساسات طبقاتی آنها نیز همان احساسات طبقاتی قدیمی مانده است. افراد دیگری نیز هستند که بسیار متکبر و مغرورند و هنوز چند جمله بیش نخوانده که خود را آدم فوق العاده قلمداد می نماید و فکر می کنند که از دماغ فیل افتاده اند. آنها به مجرد اینکه توفانی بر می خیزد، موضعی اتخاذ می کنند که کاملا با موضع کارگران و اکثریت دهقانان زحمتکش متفاوت است. موضع آنها متزلزل است در حالیکه موضع کارگران و اکثریت دهقانان زحمتکش استوار می باشد، موضع آنان تار و مبهم است در حالیکه موضع اینان صاف و روشن می باشد.»

(تاکیدات از من است- سخنرانی در کنفرانس کشوری حزب کمونیست چین)